

انتخابات در حکومت‌های اقتدارگرا؛ نه امکان و نه هدف

عابد توانچه

www.takrabi.blogspot.com

در نقد همگرایی چپ وطنی با لیبرالیسم جهانی (۲)

در انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران گروهی از چپ‌های وطنی (اعم از شناسنامه دار و خلق الساعه) تصمیم گرفتند مردم را به شرکت در انتخابات فرا بخوانند. منطق «احمدی نژاد نباید بیاید» و مطالبه ی «هر کسی به جز احمدی نژاد رئیس جمهور شود» این افراد و گروه‌ها در این زمینه کاملاً با منطق و مطالبه ی لیبرال‌های وطنی یکی شده و هرچه که به زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نزدیکتر می شدیم شناسایی مواضع چپ‌ها و راست‌های مدافع شرکت در انتخابات از یکدیگر سخت تر می شد.

تلخی هیچ واقعیتی نمی تواند خدشه ای بر واقعیت بودن آن وارد کند. واقعیت، واقعیت است چه برای ما خوش آیند باشد چه نباشد. در زمان انتخابات سوسیالیست‌ها با یک واقعیت روبه رو شدند که البته خوشایند نبود اما به هر حال واقعیت بود. عده ای از چپ‌ها تصمیم گرفته بودند کاملاً مستقل از سوسیالیزم _ و وابسته به لیبرالیسم _ به «زیست سیاسی - اجتماعی» خود ادامه دهند. این افراد و گروه‌ها (چپ‌های مدافع پروسه انتخابات) هر یک در تأیید موضع خود دلایلی جداگانه ای مطرح می کردند (یا حداقل دلایل یکسانشان را با کلمات متفاوتی بیان می کردند). خوشبختانه این صداقت در **بخشی** از این نیروها وجود داشت که دلایل خود را به صورت علنی منتشر کنند. دلایلی که با وجود بیان متفاوت از یک منطق واحد پیروی می کردند و بیان متفاوت این منطق واحد بیشتر در به اصطلاح کم و زیاد بودن پیاز داغ این منطق (یا به عبارت بهتر بی منطقی) واحد ریشه داشت.

آنچه به در پائین تر خواهد آمد نقدی به جمع بندی نظرات آن دسته از چپ‌هایی است که با تاکتیک «انتخابات؛ امکان، نه هدف» وارد بازی دو سر باخت انتخابات در یک نظام اقتدارگرا شدند. اینجا لازم می دانم نکته ی مهمی را بیان کنم. کسانی که در جریان انتخابات موضع رسمی (از طریق بیانیه ها، نشریات، مصاحبه ها، سایتها، وبلاگ ها و ...) اتخاذ کردند در مرحله ای از بلوغ سیاسی رسیده قرار داشتند که خود را در معرض نقد دیگران قرار دهند. این دسته از چپ‌ها اگر چه در شناخت و تصمیم گیری دچار اشتباه شدند اما بی هیچ تردید از بیماری نوع «مغایرت حرف و عمل» مبرا هستند. من خود شاهد آن بودم که در ایران بعضی از چپ‌ها (که متناسفانه تعدادشان چندان اندک هم نبود) در زمان انتخابات حرف و عملشان نه تنها به هم شباهتی نداشت که عملاً متضاد با یکدیگر بود. کسانی که در کارنوال‌های خیابانی قبل از انتخابات به جای بیان خواسته‌های مترقی و همچنین خواسته‌های مربوط به طبقه پائین جامعه، پرچم سبز در دست می گرفتند و شعار «یک یا حسین تا میر حسین» سر می دادند اما در نوشته ها و گفتار خود در فضای اینترنت حرف‌های دیگری می زدند و ادعاهای دیگری می کردند، کسانی که از مواضع تندتر کروی در مقابل محافظه کاری موسوی دفاع می کردند اما به نخست وزیر محبوب امام رای دادند، کسانی که موضع تحریم انتخابات را در پیش گرفته بودند اما به دلیل آنکه خود نمی دانستند که چه می گویند و چه می خواهند بی ریشه گیشان با موج نرمی بر همه آشکار شد و نمونه های دیگر اینچنینی در جریان انتخابات اخیر به خوبی نشان داد که «مشکل» بعضی از چپ‌های ایران «ناآگاهی» نیست اینان به «بیمار» های حاد دیگری مبتلا هستند. خوشبختانه آن افراد و گروه‌هایی که با اعلام رسمی نظراتشان امکان نقد خود را فراهم کردند با این بیماری بیگانه اند.

به زعم چپ‌های حامی پروسه انتخابات دلایلی مثل «نبودن پتانسیل انقلابی در میان کنشگران اجتماعی حاضر»، «نیوید حداقل آزادیهای مدنی در عرصه عمومی جامعه» و ... باعث شده بود «هیچ پتانسیل قابل اتکایی» در افق سیاسی آنان دیده نشود بنابراین «تا اطلاع ثانوی» اندیشه های

سوسیالیستی را کنار گذاشته و با پذیرش «ساختارهای موجود» چنین تحلیل کنند که «حداقل» تفاوت موجود میان نامزدها و گروههای حاضر در عرصه انتخابات در شرایط حاضر، خود «حداکثر» ی تلقی می شود که قادر خواهد بود دستاوردهای «بزرگی» را برای «جنبش اجتماعی و دموکراتیک مردمی» فراهم آورد .

همه ی چپهای شرکت کننده در انتخابات ادعا می کردند این آنها هستند که « در میان مردم و در پیوند با واقعیت مشخص اجتماعی مردم» هستند و کسانی که معتقد به شرکت در انتخابات نبودند را افراد و گروه هایی «جدای از مردم و اجتماع» می دانستند. ضمناً معتقدین به شرکت در انتخابات ادعا می کردند هر نوع موضعی بر مبنای عدم شرکت در انتخابات نتیجه ای جز « انزوا» و «انفعال» سیاسی در بر نداشته و هیچ امید دیگری برای همه (چپ و راست) به جز «تلاش برای مستعد سازی عناصری از درون ساختار جمهوری اسلامی برای افزایش تضاد ساختاری» باقی نمانده است از این رو «بی تردید» از میان کسانی که صلاحیتشان توسط حکومت جمهوری اسلامی ایران تایید شده بود «باید» یکی را بر دیگری ترجیح می دادند. ندر نهایت هم مسئله ی انتخاب بین موسوی و کروبی پیش آمد که باید به نوعی حل می شد. از آنجایی که اصل نیت شرکت در انتخابات و پیشبرد «دموکراسی» و رسیدن به «آزادی» بود که اهمیت داشت تا بتوان «مطالبات را کم هزینه تر پی گرفت» این کار سخت و دشواری نبود اما مسئله ای کوچک موضوع انتخاب از بین انتخاب شدگان حکومت را کمی پیچیده کرده بود.

موسوی نخست وزیر محبوب خمینی در دهه ی شصت بود که هدفش را «بازگشت به عصر طلایی امام خمینی» اعلام کرده بود و نقضی در «ساختارهای جمهوری اسلامی» نمی دید و از مردم می خواست که برای «حفظ پایه های نظام» یک «یا حسین» بگویند و رایشان را در صندوق بریزند که در پناه نظارت بسیجیانی که قرار بود مثل «ناموس» خود از «صندوقهای رای» حفظ و حراست کنند «احمدی نژاد نباید» و خطراتی مثل فروپاشی و حمله خارجی و ... از میان برود.

کروبی حرفهای متفاوتی نسبت به موسوی می زد. او یکبار صابون «انتخابات عادلانه» به تنش مالیده شده بود برای همین از فرصت کوتاه خود در تلویزیون جمهوری اسلامی برای مطرح کردن مسائلی استفاده کرد که گوش مردم عادت به شنیدن آن از رادیو و تلویزیون انحصاری حکومت را نداشت و تعجب آنها را برانگیخته بود. مطرح شدن حقوق اقلیتهای قومی ، حمایت از دانشجویان محروم از تحصیل و حمله به «خرافه گرایی دولتی» و موارد این چنینی به قول خود شرکت کنندگان در انتخابات، دودلی بین انتخاب «کسی که بیشتر رای دارد» و «کسی که لیاقت رای را دارد» را افزایش داد.

قسمتی از چپهایی که در انتخابات شرکت کردند نمی توانستند علناً بگویند که چون «رای موسوی بیشتر است پس ما هم به او رای می دهیم» بنابراین باید دلیلی مطرح می شد که ارجح دانستن موسوی به کروبی توجیه شود. آنانی که صداقت بیشتری داشتند اعتراف کردند که دقیقاً به این دلیل که «احتمال رای آوردن موسوی بیشتر از کروبی است» به موسوی رای می دهند و کسانی که می خواستند نظرات و منافع شخصی خود را از موضع سوسیالیزم و به خرج پرولتاریا بسط دهند و تأمین کنند مجبور شدند جملاتی را به هم بیافند که نه دهم آن زائد و مابقی آن اگر مزخرف نبود بی معنا بود. عده ای گفتند با برنامه های انتخاباتی موسوی احیای تولید ملی ، رشد صنعتی و بهبود شرایط اقتصادی در عین استقلال بیشتر امکان پذیر است، عده ای گفتند جامعه ی ایران یک جامعه ی مذهبی است و موسوی شخص مناسبی برای بسیج مردم در مقابل حکومت است، عده ای گفتند موسوی از کروبی بهتر است چرا که اجتماعی از قائلین به راست کیش ترین سیاست های سرمایه داری در اردوگاه مهدی کروبی حضور دارند، عده ای از این چپها مسئولیت دهه ی شصت را به کلی از دوش موسوی برداشته و نخست وزیر محبوب امام را مبرا از مسائل آن دهه دانستند، عده ای گفتند موسوی عوض شده است و این موسوی موسوی دهه شصت نیست، عده ای دیگر اعلام کردند موسوی منافع طبقه ی کارگر را بیشتر از کروبی تأمین می کند، عده ای گفتند کروبی لیبرال است و موسوی چپ است و البته ترهات و لاطائلات از این دست در زمان انتخابات بی پایان بود.

اشتباه ویرانگر دیگری که از طرف چپهای شرکت کننده در انتخابات بارها و بارها تکرار شد پناه بردن به همان سنت شیعی رایج در ایران بود که در فرهنگ چپ ایرانی رسوب کرده است. درک نکردن اینکه

نظریات مارکس، انگلس و لنین شریعت جامدی نیست که مدعی باشد نسخه های پیشاپیش آماده ای برای همه ی اتفاقات، پدیده ها و مسائل آیند را در کیسه دارد. فراموشی این نکته که مارکسیسم یک علم است _ نه یک شریعت که به حدیث و روایت نیاز داشته باشد. تکرار طوطی وار بریده ای از ترکیبات کلامی و جملاتی گزینش شده از کتابها و جزوات کمونیستی، بدون اشاره به شرایط زمانی و مکانی و بستری که این ترکیبات و جملات بیان شده اند.

در هر بحث و جدل و بزنگاهی، افراد و گروه هایی از چپ در پشت نامهایی چون مارکس، انگلس و لنین سنگر می گیرند و کلمات و جملاتی از سخنان یا نوشته های آنها را در حمایت از موضع خود می برند و به گفته یا نوشته ی خود می چسبانند بی آنکه قادر باشند بین این نقل قولهای گزینشی و بریده شده و سخنان خودشان ارتباط معنایی برقرار کنند.

فرد یا گروهی برای تایید علاقه ی خود به شرکت در انتخابات از قول مارکس مطرح می کند که : «حربه ما ، همانا آزادیهای سیاسی، حق برخورداری از اجتماعات و اتحادیه ها و آزادی مطبوعات است ؛ آیا هنگامی که می خواهند این حربه را از ما بگیرند، ما می توانیم دست روی دست بگذاریم و از سیاست دست بکشیم ؟ می گویند هر فعالیت سیاسی ما همسنگی به رسمیت شناختن نظام موجود است، اما هنگامی که این نظام، حربه مبارزه علیه خود را در دست ما می گذارد بهره گیری از این حربه ، به معنی پذیرفتن این نظام نیست » اما نمی داند یا بهتر است نشان ندهد که می داند که مارکس جای دیگری می گوید: «در انتخابات "ستمديدگان فرصت می یابند که گروهی از ستمگران بر خود، را برای چند سال برگزینند."». کسی که این نقل قول چند خطی را از لنین کپی می کند که : «بزرگترین و شاید تنها خطر برای یک انقلابی پافشاری در انقلابی گری و در نظر نگرفتن محدودیتها وشرایطی است که در آن چه روش های انقلابی مناسب اند و کارایی موفقیت آمیز دارند . انقلابیون وقتی واژه «انقلاب» را در گیومه می گذاردن و انقلاب را به چیزی مقدس شبیه می سازند، تفکر و توانایی واکنش خود را از دست می دهند و به همین دلیل با سر به زمین می خورند. باید خونسردانه و بی تعصب سنجید و معلوم کرد درچه لحظه وشرایطی، ودرچه حوزه ای باید انقلابی عمل کرد، ودرچه لحظه وشرایطی، وچه حوزه ای باید تبدیل به یک رفرمیست شد . انقلاب عظیم جهانی است که با پیروزی خود تمامی مسائل را در هر شرایط و هر وضعی ازراه انقلابی حل می کند ،اگر آنها اینطور عمل کنند ، نابودی آنها حتمی است»، نمی تواند این عبارت تک خطی او را هم در نوشته خود کپی کند که : «انگلس حق انتخابات همگانی را با نهایت صراحت آلت سیادت بورژوازی می نامد.» یا اینکه: «مارکسیسم علنی ثابت کرده است که انعکاس مارکسیسم در ادبیات بورژوازی است» و «کسانی که بخواهند نسخه ای از خود اختراع کنند که تضمین دهد در سیاست پرولتاریا هیچگونه دشواری پیش نیاید باید صاف و ساده او را شارلاتان نامید». همچنانکه آن افراد و گروههایی که اعتراضات بعد از انتخابات ریاست جمهوری را «انقلاب اجتماعی»، «انقلاب مردمی» و ... نامیدند روی این جملات مارکس را با خاک می پوشاندند که: « سنت همه ی نسل های مردگان همچون کابوسی بر مغز زندگان سنگینی میکند و درست هنگامی که به نظر میرسد این زندگان در حال به پا داشتن انقلابی در خودشان و چیزهای اطرافشان هستند، و دست به کار آفرینش چیزی سراپا تازه اند، درست در همین دوره های بحران انقلابی، ناگهان مشتاقانه ارواح گذشتگان را به یاری میطلبند و از آنها نام و شعارهای نبرد و رسومشان را به عاریه میگیرند تا این صحنه ی نوین تاریخ جهان را با همین لباس مبدل کهنسالی و با این زبان عاریه ای نمایش دهند.»

بسیاری از چپهای وطنی هنوز نیاموخته اند که مسئولیت منطقی جملاتی که از دیگران نقل می شود و مسئولیت ارتباط معنایی کلام دیگران در کلام خود به عهده ی هیچ کس به جز خود آنان نیست. کسی که معنای عبارت دیگری را می فهمد و از آن عبارت به عنوان مصالح برای ساختن بنا ی منطقی گفتار خود استفاده می کند اگر ساختمانی که ساخته است چیزی برای عرضه کردن نداشته باشد مجبور است به تکه ای فولاد مستحکم یا قطعه سنگ گران قیمتی که به بنا ی کاهگلی خود وصله کرده است فخر فروشی کند.

کسی که می آید و یکی از جملات یکی از کتابهای مارکس را که در جواب فرد دیگری نوشته شده یا راجع به موضوعی خاصی است که در آن زمان اتفاق افتاده است بالای نوشته ی خود با حروف درشت

کپی می کند و به پشتوانه ی آن ادعا می کند که باید در انتخابات شرکت کرد یا نکرد، میان موسوی و کروبی باید به این یا آن رای داد، الله اکبر گفتن سر پشت بامها مهمتر است یا تلاش برای تلاش برای توقف حکم زندان فعالان کارگری که روانه زندان هستند و ... باید بدانند آن جملات بی آنکه در یک ساختار معنایی واحد قرار بگیرند، اثری بر منطق حاکم بر آن گفتار یا نوشتاری که سعی در کسب اعتبار و ارزش از طریق به میان کشیدن پای اسمها را دارد، نمی گذارد. این موضوع شامل حال عبارات اساسی که مربوط به یک شرایط زمانی و مکانی خاص نیست هم صادق است چرا که یک قسمت گزینش شده از یک ساختار به هم پیوسته دارای جایگاهی در برآیند معنایی و منطقی آن ساختار یکپارچه است که شاید به تنهایی حامل آن معنا و منطق کلی نباشد.

اگر آموختن کمونیسیم فقط منحصر بود به فرا گرفتن آن چه در کتابها و رساله های کمونیستی بیان شده است، آن وقت ما به راحتی آب خوردن می توانیستیم به جای زحمات شدید(که البته در مواقعی بسیار زمانبر و پر خطر است) برای به دست آوردن سوسیالیستها، تعداد بیشماری ملا نقطی ها و لافزنان کمونیست به دست آوریم. این همیشه آفتی در بین جنبشهای چپ ایران بوده است زیرا این افراد پس از آموختن و از بر کردن کلمات و سطرهای کتابها و رسالات کمونیستی، نمی توانند همه ی این معلومات را با هم پیوند دهند و با ذهنی که به صورت یک انباری پر شده از جملات از بر کرده که هیچگونه پیوستگی منطقی و علمی با یکدیگر ندارند هرگز قادر نیستند آن طور عمل نمایند که واقعا کمونیسم خواستار آن است.

در اینجا سخن بر سر خرده اختلافی که بین چپها وجود دارد نیست. بلکه بر سر وجود جریان سوسیالیستی است. حقیقت این است که در عصر هولناک امپریالیسم (که واقعا موجود و در اوج قدرت تاریخی خود قرار دارد)، ورود از عرصه ی کلام به عرصه ی عمل برای ایجاد یک جامعه ی فرا سرمایه داری کار آسانی نیست. عده ی افرادی که می توانند از عرصه تئوری به عرصه ی عمل پای بگذارند بسیار کم است ولی تمام آینده ی سوسیالیزم فقط بسته به وجود آنهاست. فقط آنها هستند که فاسد کننده ی توده ها نبوده بلکه رهبران واقعی مبارزه ی پرولتاریا در راه پایان دادن به بهره کشی انسان از انسان هستند.

شکی نیست که سوسیالیستها موظفند هوشیارانه مراقب وضع واقعی آگاهی و آمادگی تمام طبقه (نه اینکه تنها پیشاهنگ آن) و تمام توده ها ی زحمتکش (نه اینکه تنها افراد پیشرو آن) باشند اما وظیفه ی سوسیالیستها این نیست که خود را تا سطح قشرهای عقب مانده ی طبقه تنزل دهند. در این امر تردید نیست که سوسیالیستها باید خرافات بورژا _ دموکراتیک و پارلمانتاریستی خورده بورژوازی و بورژوازی را از افکار تک تک اعضای پرولتاریا پاک کنند.

وقتی بخواهند اپورتونیسیم را به جای مارکسیسم جا بزنند بهترین راه برای فریب توده ها این است که التقاط گری به عنوان دیالکتیک وانمود شود زیرا بدین طریق رضایت خاطر کاذبی فراهم می شود و گویی همه اطراف و جوانب پروسه، همه ی تاثیرات متضاد و ... لحاظ گردیده و حال آنکه این شیوه هیچ گونه نظریه انقلابی و جامعه ی برای پروسه ی تکامل اجتماعی به دست نمی دهد.

این انتخابات گذشت اما به کوتاهی چشم برهم زدنی زمان خیمه شب بازی دیگری می رسد و باز صندوقهای رای همچون تابوتهای آگاهی بر سر دستها بلند می شود. انتخابات اخیر ایران یکی از حادثترین حالتی بود که می توانست در این زمینه به وجود آید. سوسیالیستها ایران نباید بگذارند چنین تجربه ای بی آنکه دقیقا بررسی شود به فراموشی سپرده شود. اینک گرچه قیل و قال میدان سیاست ایران خوابیده است و حکومت و سبزهها مشترکا در این میدان مراسم نماز جمعه، ۱۳ آبان، ۱۶ آذر، ۲۲ بهمن و ... را برگزار می کنند اما این بدان معنا نیست که این میدان **نباید** یا **نمی تواند** دست کس دیگری باشد. من فکر می کنم بین پرولتاریا و روزی که مردم تصمیم بگیرند به جای انتخاب تکراری بین افراد، دست به یک انتخاب نهایی بین اندیشه ها بزنند اینقدر کمیدها و تراژدی های انتخاباتی وجود دارد که لازم باشد **سوسیالیستها** با به چالش کشیدن نظر و عمل افراد و گروه ها پیرامون مساله انتخابات فضا را برای خروج از موضع «واکنش» سیاسی - اجتماعی صرف به «کنش» سیاسی - اجتماعی **خود** آماده کنند.

هر سوالی می تواند سوال بهتری را به دنبال خود به وجود آورد و هر جواب دقیقی که به یک سوال داده می شود می تواند به وجود آورنده یک سوال دقیقتر باشد. فکر می کنم سوسیالیستها باید بتوانند به هر نحو ممکن چپهای وطنی را در موضع پاسخگویی سوالاتی مانند آنچه که در ادامه خواهد آمد قرار دهند. بعضی از این سوالات مختص چپهایی است که در شرکت در انتخاباتها ا ترویج می کنند و بعضی دیگر شامل حال مخالفان پروسه انتخابات هم می شود. بی شک جواب آنها به سوالات ما پرسشهای دیگری را از طرف ما به دنبال خواهد داشت و همچنین سوالات ما از آنها پرسشهای آنها از ما را به همراه خواهد داشت. این یک روند مثبت و حرکتی روبه جلو است که به نظر من باید از آن استقبال شود.

سوالات ما از شما:

۱: ویژگی توده ها عبارت است از ناآگاهی و زودباوری بنابراین آیا تبلیغ سوسیالیزم برای مقابله با خرده بورژوازی و بورژوازی در حقیقت عملی ترین کار انقلاب نیست؟

۲: بین بورژوازی و پرولتاریا، خرده بورژوازی قرار دارد. خرده بورژوازی به طور ناگزیر و به حکم موقعیت اقتصادی و طبقاتی خود بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسان است. قبل از انتخابات ریاست جمهوری و در حال حاضر «خرده بورژوازی» ایران به کدام قطب نزدیک تر است و در جهت منافع کدام یک از این دو قطب عمل می کند؟

۳: بعضی افراد و گروه های چپ مخاطب دعوت به انتخابات از سوی خودشان را مشخص نکردند و بعض دیگر مخاطبانشان را در حالت کلی «مردم» نامیدند.

دلیل واقعی روشن نشدن ماهیت مخاطبان از سوی بعضی از افراد و گروه های چپ شرکت کننده در انتخابات چیست؟

به طور واضح و دقیق منظور از «مردم» به عنوان مخاطب بعضی دیگر از افراد و گروه های چپ شرکت کننده در انتخابات چه کسانی است؟ آیا منظور از مردم خرده بورژوازی ایران نیست؟

کدامیک از افراد و گروه های چپ داخل و خارج ایران خود را در این جایگاه می پندارد (از نظر امکانات) که توانایی مخاطب قرار دادن «مردم» را داشته باشد؟

۴: آیا آن دسته از چپهایی که در انتخابات شرکت کردند و ادعا کردند برنامه چپهایی که در انتخابات شرکت نکردند «همه یا هیچ» است خودشان با منطق «فقط احمدی نژاد نباید هر کس دیگری که خواست بیاید» وارد بازی «همه یا هیچ» می نشدند که دقیقا «همه» و «هیچ»ش بر یکدیگر انطباق کامل داشت؟

۵: کسانی که شرکت در انتخابات را «تلاش برای مستعد سازی عناصری از درون ساختار برای افزایش تضاد ساختاری» معرفی کردند آیا ندیدند که اتفاقا بعضی تضادها در اثر راه ندادن همان عناصر به داخل ساختار خصوصی حکومت به وجود آمد؟

۶: چرا هیچ یک از کسانی که قبل از انتخابات دستشان در نوشتن بیانیه و مقاله روان شده بود و در مدح انتخابات و موسوی و بعضا کروی با «مردم» صحبت می کردند! بعد از انتخابات نطقشان کور شد و به این سوال که حوادث بعد از انتخابات با یک طرح و برنامه به وجود آمد یا کاملا تصادفی بود جواب ندادند؟

۷: چپهای حامی موسوی چرا هیچ وقت از تفاوت «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر» موسوی و «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر» احمدی نژاد چیزی برای «مردم» نگفتند؟

۸: چرا افراد و گروه های چپ حامی موسوی منطقی برای این ادعای خود که «اقتصاد کوپنی موسوی تامین کننده ی منافع طبقه کارگر است» ارائه نکردند و نمی کنند؟

آن دسته از کسانی که ادعا کردند موسوی «چپ» است و اقتصاد او یک «اقتصاد سوسیالیستی» چه دلایلی برای اثبات ادعایشان دارند و آیا حاضر به مناظره پیرامون این موضع حاصل از «ناآگاهی محض» خود هستند؟

۹: چپهای ایران دقیقا از چه زمانی تصمیم گرفته اند مجددا قدم به همان راه «چپ اردوگاهی» به تاریخ پیوسته بگذارند و از «سرمایه داری دولتی» دفاع کنند ؟

۱۰: چه کسی توانسته است با ابطال کلیه اندیشه های سوسیالیستی « تقویت دولت» را وارد علمی کند که یکی از وظایف اصلیش «درهم کوبیدن دولت _ به عنوان بزرگترین ثمره سیادت سیاسی سرمایه داری _» است؟

۱۱: چپهایی که در انتخابات شرکت کردند باید این سوال را جواب می دادند (و باید جواب دهند) که اصلا سیستم اقتصادی حاکم بر ایران را سرمایه داری می دانند یا نه؟

۱۲: چپهایی که در انتخابات شرکت کردند باید توضیح دهند چرا معتقدند ساختار سیاسی ایران را مستقل از ساختار اقتصادی می دادند ؟ همچنین باید توضیح دهند در چه زمانی این پیروزی بزرگ در عرصه دموکراتیک نصیب مردم ایران شده است؟ اصلا این حرکت دموکراتیک منجر به خودمختاری عرصه سیاسی از چنگ اندازی عرصه ی اقتصادی در چه تاریخی شروع شده است و در چه تاریخی به نتیجه رسیده است؟ (توجه داشته باشید چپهایی که در انتخابات شرکت کردند خودشان دست به ارائه دلایل اقتصادی در توجیه شرکت در انتخابات و حمایت از موسوی زدند)

۱۳: طبق چه منطق و چه فرآیندی ماهیت سرمایه داری ایران در حالتی که رئیس دولت ایران محمود است با سرمایه دولتی ایران در حالتی که رئیس دولت ایران میر حسین است تفاوت می کند؟

۱۴: اصولا تفاوتهای ریشه ای بورژوازی نظامی _ امنیتی سپاه با بورژوازی توسط سپاه کنار زده شده در چیست؟

۱۵: آیا آمدن یا رفتن این یا آن مهره ی سیاسی می تواند تاثیری بر «منافع پرولتاریا» بگذارد؟

۱۶: آنچه در فرآیند انتخابات (و اعتراضات پس از آن) و حمایت چپهایی که به جنبش سبز (= جنبش طبقه متوسط شهری) نصیب پرولتاریا شد چه بود؟

گره خوردن خورده بورژوازی و بورژوازی به یکدیگر؟

سوار شدن لیبرالیسم جهانی بر گرده ی طبقه ی متوسط شهری ایران؟

به حاشیه رانده شدن مطالبات اقتصادی؟

رواج گفتمان لیبرالی در جامعه؟

میدان دادن بیشتر به بختک VOA و طننازان VOA در تاثیر گذاری سیاسی روی افشار نا آگاه جامعه؟

له شدن سوسیالیستها و مبارزان طبقه ی کارگر توسط حکومت در حیاط خلوتی به اسم «حوادث اخیر»؟

۱۷: پرولتاریا باید از اوضاع خارق العاده استفاده کند و حوادث پس از انتخابات برای پرولتاریای ایران اینچنین وضعیتی بود. دستها و قلمی که قبل از انتخابات به اسم پرولتاریا هرز شده بود و در حمایت از انتخابات و موسوی می نوشت چرا بعد از انتخابات برای پرولتاریا چیزی نوشت و ترجیح داد برای ادامه ی زندگی انگلی خود میزبانانش را پرولتاریا به خورده بورژوازی تغییر دهد؟

۱۸: بسیاریانی که به بهانه نبود پتانسیل انقلابی در میان کنشگران اجتماعی به ارتش لیبرالها پیوستند می توانند لطف کنند و توضیح دهند چرا یا **باید** شرایط انقلاب حاکم باشد یا **باید** کلا در جریانات لیبرالی حل شوند؟ اجبار اتحاد این برنامه **صفر و یک** در چیست؟ چرا از نظر آنان بین یک انقلاب و دنباله روی از لیبرالیسم چیزی وجود ندارد؟!؟

۱۹: آنانی که معتقدند «امکان است و نه یک هدف» در پاسخ به سوال چیستی و چرایی این «**امکان**»ی که با شرکت در انتخابات به دست می آید آنرا فراهم آمدن بستری لازم برای طرح آزادانه و کم هزینه تر مطالبات اجتماعی- اقتصادی تلقی می کنند به این فکر کرده اند که در سوی دیگر این نوع طرز فکر (یعنی این امکان) **حاکمیتی** قرار گرفته است که «تقلیل سطح کنش سیاسی - اجتماعی نیروهای رادیکال در حد اعمالی که "هزینه ی کمی داشته باشد" یا "بدون هزینه" باشد برایش یک هدف است»

۲۰: اگر با شرکت در انتخابات پرولتاریا می توانست چیزی را تغییر دهد، شرکت در انتخابات برای پرولتاریا غیر قانونی و جرم اعلام نمی شد؟